

شهرگرایی انتقادی؛ فضا، طراحی، انقلاب^۱

کانیشکا گون واردنا

برگردان: رضا بصیری مزده‌ای

هوای شهر، رهایی‌بخش است

یک گفته آلمانی قرون وسطایی؛ گاه منسوب به "ماکس وبر"

اگر تاریخ شهر، تاریخ آزادی است، تاریخ ظلم و ستم نیز می‌باشد. ... شهرها ممکن است عرصه‌ای تاریخی را جهت تقلا برای آزادی فراهم کرده باشند، اما تاکنون آن آزادی را تصاحب نکرده‌اند.

(گی دوبور؛ جامعه نمایش، ۱۹۶۷، بند ۱۷۶)

یک اجماع، در حال تسخیر حوزه مطالعات شهری است: اجماع بر سر لیبرالیسم، پُست‌مدرنیسم، و سایر ایدئولوژی‌های مسلط در دوران ما که با آنچه "فرانسیس فوکویاما" (Francis Fukuyama) «پایان تاریخ»^۲، یا "آلن بدیو" (Alain Badiou) از یک دیدگاه اساساً متفاوت [متضاد و انتقادی]، «پارلماناریسم سرمایه‌سالار»^۳ نام نهاد، مطابقت دارند. چنین مطابقت نافذ و فراگیری به آسانی از خلال مجموعه تکه‌کلام‌ها و عبارات رایجی که از زمان چیرگی تاریخی- جهانی "لیبرال دموکراسی" هم در گفتمان آکادمیک و هم در گفتمان عوام بروز کرده، قابل تشخیص است. شهرگرایی نیز اکنون چه به‌عنوان تئوری و چه به‌عنوان پراکتیک، در داخل همین مجموعه از واژگان و اصطلاحات، به‌سر می‌برد؛ اصطلاحاتی چون "جامعه مدنی"، "سرمایه اجتماعی" (موضوع کتاب "فوکویاما" با عنوان Trust در سال ۱۹۹۶ که پس از کتاب "پایان تاریخ" (سال ۱۹۹۲) منتشر شد)، "چندفرهنگ‌گرایی"، "توسعه پایدار"، و مهم‌تر از همه، "دموکراسی" و "حقوق بشر". این واژگان به‌ظاهر ملایم و لطیف، امروزه مونولوگی ابطال‌ناپذیر را شکل می‌دهند، تا حدی که تنها یک احمق جرأت می‌کند با آن مخالفت نماید. بنابراین، این عقیده هژمونیک در عین اینکه ایده‌های حکمرانان جهان (کسانی که ستیزه‌جویانه شیفته دموکراسی و حقوق بشر هستند) را ماهرانه نمایندگی می‌کند، خود را نیز در مقام تنها مخالفت متصور در مقابل بدی‌ها و زشتی‌های جهان معاصر همچون نژادپرستی، جنسیت‌زدگی، تخریب اکولوژیکی، استبداد، و تروریسم (فرجام مشهور "سوسیالیسم واقعاً موجود") مطرح می‌سازد؛ و البته در برابر شالوده "شهرگرایی مدرن" یعنی "سرمایه‌داری"، مخالفتی نشان نمی‌دهد. با این وجود، تمام علاقه‌مندان شهرگرایی در چنین صلح متداومی با شیوه مسلط تولید [سرمایه‌داری] به‌سر نمی‌برند، و در نتیجه، در فراتر رفتن از زندان مفهومی فرم‌های گفتمانی مسلط، ناتوان نیستند. عمدتاً همین اقلیت غیرتابع در طراحی شهری، معماری و برنامه‌ریزی (فمنیست‌ها، اکولوژیست‌ها ... و مارکسیست‌ها) هستند که تزه‌های گوه‌ربار "گی دوبور" (Guy Debord) در کتاب "جامعه نمایش" - که پیرامون ارتباط میان شهرگرایی و سرمایه‌داری است- را قدر می‌نهند.

برای شروع، به نکته‌ای اشاره می‌کنیم که جریان غالب مطالعات شهری، سکوت بیمارگونه‌ای در خصوص آن اتخاذ می‌کند:

«درست است که تمام نیروهای فنی اقتصاد سرمایه‌سالار را باید به‌عنوان "جداسازی‌های" اثرگذار فهم نمود، اما در مورد شهرگرایی، با تأمین و تجهیز شالوده آن نیروها، بسترسازی برای استفاده موثر از آنها، و در یک کلام با خود "فناوری جداسازی"^۴، سروکار داریم» (Debord 1967, § 171).

۱- این متن برگردان مقاله‌ای با مشخصات زیر است:

Kanishka Goonewardena, (2011) Critical urbanism: space, design, revolution in "Companion to Urban Design", Edited by Anastasia Loukaitou-Sideris (pp. 97-111), Routledge

۲- end of history: "فوکویاما" در کتابش تحت‌عنوان "پایان تاریخ و آخرین انسان" (۱۹۹۲) بر این باور است که طی سال‌های اخیر در سراسر جهان یک اجماع درباره مشروعیت "لیبرال-دموکراسی" به‌عنوان یک سیستم حکومتی به وجود آمده است. او علت را در این می‌داند که "لیبرال-دموکراسی"، ایدئولوژی‌های رقیب نظیر سلطنتی، فاشیسم و کمونیسم را شکست داده است. به باور "فوکویاما"، "لیبرال-دموکراسی" نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و شکل نهایی حکومت بشری و به‌نوعی پایان تاریخ می‌باشد.

۳- capitalist-parliamentarianism: تلفیقی از دموکراسی و لیبرالیسم که به تعبیری یعنی حکومت مطلق سرمایه در قالب گروه‌های نخبه و واجد قدرت سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی (به نقل از مراد فرهادپور، گفتاری در باب اندیشه لیبرال، ۱۳۹۱) م.

۴- separation: جدایی یا جداسازی، یکی از مفاهیم کلیدی در ادبیات "گی دوبور" است که به جدایی واقعیت از تصویر، زندگی روزمره از هنر، انسان از محصول تولید خود، و ... و در نتیجه به "ازخودبیگانگی" انسان شهری اشاره دارد.

5- technology of separation

کتاب "جامعه‌نمایش" که دقیقاً صد سال پس از انتشار اولین جلد کتاب "سرمایه" (Marx 1867) نوشته شد، با پیش‌بینی تئوریزه‌کردن «پست‌مدرنیسم» به‌مثابه «منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر»^۱ توسط "فردریک جیمسون" (۱۹۹۱) (Fredric Jameson)، نقد مارکس نسبت به سرمایه‌داری کلاسیک را به جامعه‌مصرفی پس از جنگ جهانی دوم بسط می‌دهد. در این راه، "دوبور" به‌ویژه از مفاهیمی چون "ازخودبیگانگی"^۲ و "بت‌وارگی"^۳ بهره گرفت که جزئیات‌شان قبلاً توسط مارکس تبیین شده بود؛ مفاهیمی که "گئورگ [جورج] لوکاک" (۱۹۲۳) (Georg Lukács) با استفاده از تئوری "شئ‌وارگی"^۴ در کتاب "تاریخ و آگاهی طبقاتی"^۵ (نسخه انگلیسی، ۱۹۷۲) به بسط آنها پرداخته بود. کلیدواژه "دوبور" یعنی "جدایی"، ترکیبی از معانی برآمده از "بیگانگی"، "بت‌وارگی"، و "شئ‌وارگی" است تا از این طریق، و در یک معنای فضایی (مکانی) و در عین حال اجتماعی، واقعیت معاصر فرم کالا را بیان نماید. بهره‌چنین بحثی برای معماران، برنامه‌ریزان و طراحان شهری، و نیز منتقدان سرمایه‌داری در همین نکته است. "شهرگرایی" ای که "دوبور" از آن برای ارجاع به برنامه‌ریزی شهری در فرانسه و سایر بسترهای مشابه در دوران پس از جنگ جهانی دوم، استفاده می‌کند، صرفاً به‌منزله یکی از صدها «نیروی تولید»^۶ واقع در سرمایه‌داری متأخر نیست؛ بلکه، [این شهرگرایی] نیرویی است که در مقام «شیوه تصاحب محیط طبیعی و انسانی توسط سرمایه‌داری» (Debord 1967, § 169) شرایط امکان^۷ سایر نیروهای تولید را فراهم می‌کند. «جامعه‌ای که تمام پیرامون خود را در شکل و قالبی مشخص درمی‌آورد، لزوماً تکنیک‌های خاص خود را برای عمل‌آوردن شالوده مادّی این مجموعه از تکالیف، به تدریج برقرار می‌کند»؛ در مورد سرمایه‌داری، «آن شالوده مادّی، قلمروی واقعی (بالفعل)^۸ جامعه [یعنی شهر] است» (Debord 1967, § 169). از این حیث، برای "دوبور" و "آنری لوفور" (Henri Lefebvre) که زمانی دوست نزدیکش بود- شهرگرایی، شالوده سرمایه‌داری را شکل می‌دهد. ادعای این دو نه تنها برای مطالعات شهری، بلکه برای خود مارکسیسم نیز کاملاً رادیکال است. در شاخه‌های پرکتیکس گرایي چون معماری، برنامه‌ریزی، و طراحی شهری، ارتباط پیچیده شهرگرایی و سرمایه‌داری، به شکل بالعکس فهم می‌شوند (البته اگر اصلاً فهم شوند). در این رشته‌های پراگماتیستی، سرمایه‌داری به‌عنوان شالوده شهرگرایی ظاهر می‌شود. از سویی دیگر، مارکسیسم نیز بر امور معدودی همچون منازعه طبقاتی، دولت، ایدئولوژی، هژمونی، و حتی ناخودآگاهی، تمرکز کرده و در این راه، از "زیگموند فروید" (Sigmund Freud) و "ژاک لاکان" (Jacques Lacan) کمک می‌گیرد، و به‌ندرت به سراغ آن چیزی می‌رود که لوفور (۱۹۷۴) «تولید فضا»^۹ می‌نامد. بنابراین، دو پرسش بسیار مهم برای "مطالعات شهری" و "مارکسیسم" مطرح می‌باشد: آیا سرمایه‌داری بدون شهرگرایی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد؟ آیا شهرگرایی می‌تواند بدون سرمایه‌داری تداوم حیات داشته باشد؟

من فکر می‌کنم آنچه می‌تواند این دو پرسش را مخاطب قرار دهد، «شهرگرایی انتقادی» است؛ پرسش‌هایی که با "پیوستگی و اتصال" میان سرمایه‌داری و شهرگرایی و یا "گسست و انفکاک" آنها مرتبط هستند. اکنون، آنچه طراحی شهری باید در این خصوص انجام دهد، به آنچه از پیوندها و ارتباطات متنوع این دو واژه ["سرمایه‌داری" و "شهرگرایی"] فهم می‌شود، بستگی دارد. من شخصاً، علاقه‌ای به مرزبندی یک پرکتیکس حرفه‌ای یا یک رشته آکادمیک به نام «طراحی شهری» به‌عنوان حوزه‌ای متمایز از معماری، برنامه‌ریزی، یا هر چیز دیگری ندارم. در عوض، به آنچه طراحان در مقیاس شهری و با همراهی سایر متخصصان درگیر در فرایند «تولید فضا» انجام داده‌اند و می‌دهند، علاقه‌مندم؛ از جمله این متخصصان می‌توان به معماران، برنامه‌ریزان و مهم‌تر از همه فعالان سیاسی و اجتماعی (که البته می‌توانند شامل معماران و برنامه‌ریزان نیز باشند؛ چنانکه رانندگان خود می‌توانند نقش پیاده‌ها را نیز داشته باشند)، اشاره کرد. اگر طراحان شهری را بتوان در زمره مجموعه کسانی دانست که "مارکس" و پس از آن "لوفور" آن مجموعه را «تولیدکنندگان همبسته فضا»^{۱۰} می‌نامند، پس باید بتوان با دقت و عدالت در خصوص رسالت‌شان به قضاوت نشست؛ آنهم از طریق بررسی دقیق دیالکتیک سرمایه‌داری و شهرگرایی (به وسیله ارجاعات ویژه به مداخلات رادیکال در این دیالکتیک که همزمان زیباشناسانه، تکنولوژیک، و سیاسی هستند). آنچه آنها [تولیدکنندگان فضا] در وهله نخست باید انجام دهند را "دوبور" از یک «دیدگاه انتقادی» و با صراحت و ظرافتی که همواره از او سراغ داریم، تشریح می‌کند:

- 1- cultural logic of late capitalism
- 2- alienation
- 3- fetishism
- 4- reification
- 5- History and Class Consciousness
- 6- forces of production
- 7- conditions of possibility
- 8- actual territory
- 9- the production of space
- 10- associated producers of space

«انقلاب کارگری (پرولتارین)، نقدی از جغرافیای انسانی است که از طریق آن، افراد و اجتماعات باید مکان‌ها و رخدادهای را متناسب با تخصیص نه دیگر فقط نیروی کارشان، بلکه با تصاحب کل تاریخ‌شان، بسازند» (Debord, 1967, § 178).

در اینجا، از دو نکته در خصوص «انقلاب» نباید غفلت نمود: نخست اینکه، انقلاب بدون تحول و تغییر شکل اساسی فضا غیرقابل تصور است؛ دوم اینکه، هدف انقلاب صرفاً بازتوزیع عادلانه «مازاد اجتماعی»^۱ نیست، بلکه آزادسازی ذهنیت (فاعلیت)^۲ بشر و در معنای دقیق‌تر، ساخت به‌دور از بیگانگی تاریخ^۳ است. «گی دوبور» بر این باور است که:

«انقلابی‌ترین ایده درباره برنامه‌ریزی شهر نه از «شهرگرایی» و «تکنولوژی» نشأت می‌گیرد، و نه از «جنبه‌های زیباشناختی»؛ بلکه به نظر من، تصمیم و اراده برای بازسازی کل محیط، در همسویی با نیازهای برآمده از قدرت شوراها تثبیت شده کارگری است. به بیان دیگر، نیازهای برآمده از دیکتاتوری ضد دولتی کارگری (پرولتاریا)، نیازهای برآمده از دیالوگ برخوردار از قدرت اجرایی. قدرت شوراها کارگری، تنها در صورتی موثر است که بتواند تمامیت شرایط موجود را تغییر دهد. چنین قدرتی اگر می‌خواهد در جهانی که برآمده از طراحی خاص خودش است به رسمیت شناخته شود- و نیز خود را به رسمیت بشناسد- نمی‌تواند وظیفه‌ای کمتر از این به عهده گیرد» (Debord 1967, § 179).

این کلمات و عبارات فرانسوی پیشاپست مدرن، شاید از جهان طراحی شهری در عرصه آکادمیک انگلستان و ایالات متحده، بسیار متفاوت به نظر برسند. با این وجود، ممکن است با مدد از «کوین لینچ» (Kevin Lynch) (یکی از بزرگ‌ترین متفکران طراحی شهری در قرن گذشته) بتوان به فهم بهتری از آنها نائل آمد. «لینچ» در کتاب «تئوری شکل خوب شهر» (۱۹۸۱)، به شکلی واضح، سه نوع تئوری شهری را شناسایی می‌کند که هر یک به پرسشی مشخص در خصوص شهر پاسخ می‌دهند. نخست، «تئوری عملکردی»^۴ (چگونه شهر به آنچه امروز هست، رسیده و نحوه عمل آن چگونه است؟)؛ دوم، «تئوری هنجاری»^۵ (یک شهر خوب کدام است؟)؛ سوم، تئوری «برنامه‌ریزی» یا «تصمیم»^۶ (چطور از شهری که داریم به شهری که دوست داریم، برسیم؟). لزوماً نباید فیلسوف باشیم تا بتوانیم تناظر قابل توجه این سه نوع تئوری با سه نقد «امانوئل کانت» (Immanuel Kant) را متوجه شویم؛ «کانتی» که خوانش‌های انگلیسی‌اش، تقسیم تفکر مدرن به سه شاخه مستقل را نهادینه ساخت: «صدق/راستی» (فهم)^۷، خوبی/نیکی (خرد)^۸، و زیبایی (قضاوت)^۹. فضیلت اصلی «شکل خوب شهر»، طرح یک پرسش اساسی بوده که در مقابل معماران، برنامه‌ریزان، و طراحان شهری قرار می‌دهد؛ پرسشی که در شرایط مدرنیته، برای اصول سیاسی رادیکال نیز بسیار مهم و اساسی است؛ هر چند مخاطبینی که جذب پدیدارشناسی فضای شهری در کتاب می‌شوند، کمتر به این پرسش توجه نشان داده‌اند:

چطور یک پراکسیس شهری رادیکال^{۱۰} می‌تواند نقشی واسط را میان شناخت ما از شهری که داریم و ایده‌های مان از شهری که می‌خواهیم، ایفا کند؟ یا بر حسب واژگان اختصاصی «کانت» در ایدئالیسم آلمانی، اکنون چطور می‌توانیم «راست»، «خوب» و «زیبا» را دوباره هم‌پیوند و یکپارچه نماییم؟

نقد رادیکال مدرنیته سرمایه‌داری نمی‌تواند از ابراز تأسف عمیق نسبت به جداسازی این سه مفهوم و توسعه مستقل‌شان اجتناب نماید؛ زنده‌ترین شکل این جداسازی، چنانکه «تئودور آدورنو» (Theodor Adorno) و «ماکس هورکهایمر» (Max Horkheimer) نیز در کتاب «دیالکتیک روشنگری»^{۱۱} اشاره کرده‌اند، یک «خرد ابزاری»^{۱۲} است که مرزها و قیود اولیه‌اش از «راست» را درنور دیده تا «خوب» و «زیبا» را از پا درآورد. شهرگرایی انتقادی نیز نمی‌تواند از نقد چنین وضعیتی، حذر کند. البته «شهرگرایی انتقادی» باید پا را بسی فراتر از سوگواری برای قتل «خوبی» و «زیبایی» توسط عقلانیت «وسیله-هدف»^{۱۳} بگذارد، و از «نظام دیرینه-برنامه ایدئالیسم آلمانی»^{۱۴} که مشترکاً توسط «هگل»، «هولدرلین» و «شلینگ» تألیف شده، راهنمایی گیرد (برنامه‌ای

- 1- social surplus
- 2- subjectivity
- 3- disalienated making of history
- 4- functional theory
- 5- normative theory
- 6- planning” or “decision” theory
- 7- Truth (understanding)
- 8- Goodness (reason)
- 9- Beauty (judgment)
- 10- radical urban praxis
- 11- Dialectic of Enlightenment
- 12- instrumental reason
- 13- means-end rationality
- 14- Oldest System-Program of German Idealism

که در سال ۱۷۹۶ ادعا نمود که «راستی» و «خوبی» برادر مشترکی به نام «زیبایی» دارند». «گی‌دوبور» و «سازمان بین‌المللی سیتواسیونیست (موقعیت‌ساز)»^{۱۱} (۱۹۵۷-۱۹۷۲) که شهرگرایی انقلابی‌شان به شکل مفید و موثری در کتاب «شهر موقعیت‌ساز»^{۱۲} (۱۹۹۸) اثر «سیمون سدلر» (Simon Sadler) بازتوصیف شده است، با بازاندیشی و بازتفسیر دقیق این نظام دیرینه، آن را در قالب یک ترکیب منحصر به فرد از مداخلات انتقادی، آینده‌نگرانه، و سیاسی-اجتماعی ذیل نام «شهرگرایی یکپارچه»^{۱۳} به کار گرفتند؛ در نظر آنها، این نوع شهرگرایی به معنای تجربه‌ای شهری است که «سرمایه» و «دولت» در تولید آن نقشی نداشته‌اند، بلکه مولد آن، مجموعه اصول سیاسی رادیکال-دمکراتی است که توسط مردم معمولی در «زندگی روزمره»^{۱۴}شان، سازمان می‌یابند.

«کمون پاریس»^{۱۵} الهام‌بخش و نیز الگویی برای «انقلاب شهری»^{۱۶} نزد «سیتواسیونیست‌ها»، «گی‌دوبور» و نیز «لوفور» (به‌ویژه در رساله «بیانیه کمون» در سال ۱۹۶۵) بود. در حقیقت، «لوفور» در این فکر بود که چرا «کمون» همیشه به‌عنوان یک «انقلاب سوسیالیستی» مد نظر بوده و نه یک «انقلاب شهری»؛ او تأکید داشت که این دو (انقلاب سوسیالیستی و انقلاب شهری) باید «یک تین واحد» در نظر گرفته می‌شدند. «دوبور»، «آتیلو کوتانی» (Attila Kotányi)، و «رائول ونه‌گم» (Raoul Vaneigem)، در «تزیاهایی در باب کمون پاریس»^{۱۷} (۱۹۶۲) بر این باورند که:

«موفقیت‌های ظاهری» جنبش کارگری در حقیقت «شکست‌های بنیادین آن هستند (اصلاح‌طلبی یا ... بوروکراسی دولتی)؛ درحالی‌که شکست‌های این جنبش (کمون پاریس یا شورش آستوریا)^{۱۸}، تاکنون نویدبخش‌ترین موفقیت‌های آن می‌باشند، چه برای ما و چه نزد آیندگان» (Debord, Kotányi & Vaneigem 1962, § 1).

«لوفور» و «موقعیت‌سازان» [سیتواسیونیست‌ها] به جای آنکه به انقلاب به‌عنوان بازتوزیع منصفانه‌ی سیاسی-اقتصادی ارزش اضافی^{۱۹} بنگرند، آن را با تکیه بر مفهوم رادیکال «مارکس» [مردم باید بتوانند تاریخ خاص خود را درست همان‌طوری که می‌خواهند، بسازند] درک می‌کردند. وفق نظرات آنها، «بزرگ‌ترین جشنواره قرن نوزدهم» [رخداد «کمون پاریس»] برای ما یک آموزه ارزشمند به‌همراه دارد: کمون، زندگی روزمره را با تاریخ پیوند داد؛ آنهم از طریق میانجی‌گری میان آنها توسط سطحی از «واقعیت اجتماعی»^{۲۰} تحت عنوان «urban» (اوربان)^{۲۱}. «دوبور»، «کوتانی»، و «ونه‌گم» (۱۹۶۲) «با تکیه بر رخداد‌های بهار ۱۸۷۱» اینگونه می‌نویسند:

«می‌توان احساس شورشیانی را دید که بدل به اربابان تاریخ خود شده بودند؛ البته نه چندان در سطح اصول سیاسی حکومتی، بلکه بیشتر در سطح زندگی روزمره‌شان» (Debord, Kotányi & Vaneigem 1962, § 2).

در معنای دقیق‌تر، «دوبور» و همراهانش، هم‌نوابی کاملی با کلام مشهور «انگلس» (۱۸۹۱) واقع در مقدمه کتاب «مارکس» در خصوص «کمون» با نام «جنگ داخلی در فرانسه» (۱۹۸۸) داشتند:

«به کمون پاریس بنگرید؛ که استبداد پرولتاریا^{۲۲} بود».

۱- Situationist International: «بهر روز صفدری» مترجم کتاب «جامعه نمایش» شخصاً معادل «موقعیت‌سازان» را عبارت مناسب‌تری برای ترجمه‌ی فارسی «سیتواسیونیست‌ها» می‌داند؛ چراکه سیتواسیونیست‌ها خواهان ساختن و خلق موقعیت‌های جدید و کاملاً متفاوتی بودند؛ هر چند در ترجمه‌ی فارسی این واژه از اصطلاح «موقعیت‌گرایان» نیز استفاده شده است. م.

2- The Situationist City

3- unitary urbanism

4- everyday life

5- The Paris Commune: مرسوم است که از این کلمه برای اشاره به حکومت سوسیالیستی که در دوره‌ای کوتاه از ۲۶ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ بر «پاریس» حکم می‌راند، استفاده می‌شود. م.

6- urban revolution

7- Theses on the Paris Commune

8- Asturias revolt: یکی از مهم‌ترین شورش‌هایی که توسط کارگران معادن ذغال سنگ و راه‌آهن آستوریا در اکتبر ۱۹۳۴ در اسپانیا صورت گرفت. این شورش مسلحانه که در زیر چتر «اتحادیه کارگری» متشکل از سندیکاهای سوسیالیستی و آنارشیزستی و حمایت هواداران حزب کمونیست اسپانیا انجام شد، توسط نیروهای «ژنرال فرانکو» به شدت سرکوب شد. م.

9- surplus value

10- social reality

۱۱- شکل غالب سازمان‌دهی روابط اجتماعی در سرمایه‌داری. به باور «لوفور» باید میان «سیتی»- واقعیت حاضر و بی‌واسطه، واقعیت عملی، مادی و معمارانه- و «اوربان»- واقعیتی اجتماعی که برآمده از روابطی است که از مجرای اندیشه و تصور، ساخته و بازساخته می‌شود — تفاوت قائل شویم (لوفور، هانری، ۱۳۹۳، ماتریالیسم دیالکتیکی، مترجم: آیدین ترکمه، تهران، تیس، چاپ اول). م.

۱۲- اصطلاحی مارکسیستی است که برای اولین بار در سال ۱۸۷۵ توسط «کارل مارکس» در کتاب «نقد برنامه گوتا» ظاهر شد. مارکس این عبارت را در برابر «دیکتاتوری پرولتاری»^{۲۳} به کار می‌برد و می‌گوید که جوامع دموکراتیک حال حاضر، چیزی نیستند جز دیکتاتوری طبقه متوسط، قانون‌گذار و مالک. دیکتاتوری پرولتاریا حکومت دوره انتقالی بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی است. دوره‌ای که به روایت مارکس «در آن دولت نمی‌تواند چیزی جز دیکتاتوری

فضا و دیالکتیک

نزد "موقعیت‌گرایان"، «کمون»، تنها نماینده تحقق‌یافته‌ی "شهرگرایی انقلابی" تا آن روز بود؛ آن نوع از شهرگرایی که بی‌درنگ بر نشانه‌های منجمد سازمان مسلط زندگی می‌تازد، فضای اجتماعی را تحت شرایط سیاسی درک می‌کند، و از اینکه بپذیرد هر عنصری به‌صرفه‌ی یادمانی‌بودن، بی‌گناه و مبرا است، امتناع می‌ورزد» (Debord, Kotányi & Vaneigem 1962, § 7). کمون، یک استراتژی اوربان^۱ برآمده از اصول سیاسی انقلابی بود که حتماً از چنین ملاحظات تبعی می‌کرد؛ چنانکه توسط "کوتانی" و "ونه‌گم" (آگوست ۱۹۶۱) و در قالب "برنامه مقدماتی دفتر شهرگرایی یکپارچه"^۲ (منتشر شده در شماره ششم مجله "بین‌الملل سیتواسیونیست"^۳) نیز پیش‌بینی شده است:

«تمام فضا توسط دشمن تصرف شده؛ دشمنی که وفق نیات شخصی، حتی قوانین اولیه و هندسه فضا را از نو شکل داده است. شهرگرایی اصیل، هنگامی پدیدار خواهد شد که آزادسازی و به‌عبارتی "رفع تصرف از فضا" در پهنه‌هایی معین رخ دهد. آنچه ساخت "موقعیت‌ها" (situations) می‌نامیم، در همین نقطه آغاز می‌شود» (Kotányi & Vaneigem 1961, § 6).

به‌منظور حصول این هدف "شهرگرایی یکپارچه" (ساخت موقعیت‌ها از طریق «تئوری استفاده‌ی ترکیبی از هنرها و فنون برای ساخت بی‌کم‌وکاست محیطی اجتماعی در ارتباطی پویا با تجارب رفتاری» (بخش تعاریف؛ ارائه‌شده در اولین شماره مجله بین‌الملل سیتواسیونیست در ژوئن ۱۹۵۸)) است که مجموعه قابل‌توجهی از تاکتیک‌های موقعیت‌گرایان در مسیر آنچه "دوبور" «دگرگونی‌های آگاهانه در زندگی روزمره»^۴ می‌نامید، مورد استفاده قرار می‌گرفت. این تاکتیک‌ها طیف گسترده‌ای را در برمی‌گرفتند: از "جغرافیای روان"^۵ «مطالعه قوانین دقیق محیط جغرافیایی و تأثیرات خاصی که عملکرد این محیط - خواه آگاهانه سازمان یافته باشد و چه ناآگاهانه - بر عواطف و رفتار افراد دارد» و "یله‌گردی و پرسه‌زنی بی‌هدف در شهر"^۶ («شیوه‌ای از رفتار تجربی که با شرایط جامعه شهری پیوند دارد» و «تکنیک عبور گذرا از میان مکان‌هایی با حال‌وهوای مختلف»)، گرفته تا "مضمون‌ربایی یا دخل‌وتصرف در اصل"^۷ (تلفیق تولیدات هنری حال یا گذشته در قالب یک ساختار جدید والاتر از یک محیط اجتماعی)، و البته، یک «موقعیت ساخته‌شده»^۸ «لحظه‌ای از زندگی که به‌شکل انضمامی و آگاهانه توسط سازمان‌دهی جمعی یک حال‌وهوای محیطی یکپارچه و "بازی حوادث و رخدادها"^۹، ساخته و پرداخته می‌شود»).

طراحی (design) در بستر «تولید فضا»، بُعدی لاینفک از اصول سیاسی "شهری-انقلابی" موقعیت‌سازان را تشکیل می‌داد. نظر به خاستگاه‌های آوانگارد آنها در سال ۱۹۵۷ که حاصل ائتلاف گروهی کوچک از هنرمندان و فعالان سیاسی-اجتماعی بود (عمدتاً منبعث از سه گروه مشخص شامل "هنرمندان رادیکال اهل کپنهاگ، بروکسل و آمستردام" (CoBra)، "لتریست‌ها" (انجمن بین‌الملل هنرمندان و تئوریسین‌های رادیکال در پاریس (LI)^{۱۰}، و "جنبش بین‌المللی هنری باهاوس" (IMIB))، چنین موضعی نباید چندان تعجب‌برانگیز باشد. "ایوان چتچگلو" (۱۹۵۳) (Ivan Chtcheglov) می‌نویسد: «ما در این شهر، ملول و خسته‌ایم». او از «نیاز به بازی با معماری، زمان و فضا...» حمایت می‌کند و بنابراین، سوژه «شهری دیگر برای یک زندگی دیگر» یعنی "انسان بازی‌کننده"^{۱۱} را احضار کرده و مورد پرسش قرار می‌دهد.^{۱۲} "لتریست‌ها" تحت تأثیر امید موقعیت‌سازان اولیه مبنی بر دستیابی به «اتاق‌هایی که برای تحقق رویاها از هر مخدّری مناسب‌ترند، و خانه‌هایی که در آنها کسی نمی‌تواند از عشق حذر کند»، بودند. در مقیاس شهری، چشم‌انداز لتریستی "چتچگلو"، "شارل فوریه" (Fourier) را به یاد می‌آورد، و طرح یوتوپایی و افسانه‌ای "بابیلون جدید"^{۱۳} متعلق به معمار و هنرمند هلندی "کنستانت" (Constant) را

انقلابی پرولتاریا باشد». منظور از این اصطلاح، تمرکز قدرت در دست پرولتاریا و حمایت بی‌چون و چرا از طبقات پایین، کارگران و کشاورزان است. این معنا، جز معنای غالبی است که از کلمه "دیکتاتوری" برداشت می‌شود. مارکس، دولت کمون پاریس را اولین دیکتاتور پرولتاریای جهان می‌داند.م.

1- urban strategy

2- Elementary Program of the Bureau of Unitary Urbanism

3- International Situationniste #6

4- conscious alterations in everyday life

5- psychogeography

6- dérive

7- detournement

8- constructed situation

9- game of events

10- Lettrist International

11- Homo Ludens

۱۲ - "یوهان هویزینگا" نظریه‌پرداز فرهنگی هلندی در سال ۱۹۲۸ در کتاب "انسان بازیگر/بازی‌کننده" (Homo Ludens)، اهمیت عنصر "بازی" را در فرهنگ و جامعه به بحث می‌کشد. "دوبور" بینش "هویزینگا" را در اوایل دهه ۱۹۵۰ صرفاً مطالعه نکرده بود، بلکه سعی می‌کرد با آن زندگی کند، و آن را به بخشی از فرهنگ موقعیت‌ساز بدل نماید. "هویزینگا"، انسان بازیگر را سزاوار جایگاهی درست در فرهنگ واژگان ما می‌داند. او باور داشت که یکی از مشخصات اصلی بازی "ماهیت آزاد" آنست. او معتقد بود که "بازی" زندگی را زیبا می‌کند و آن را وسعت می‌دهد و به‌عنوان یک کارکرد فرهنگی، هم برای فرد ضروری است و هم برای جامعه (سقای، مهدی، ۱۳۸۹: گی‌دوبور، شهر مارکس و کوکاکولا).م.

13- New Babylon

فضا و دیالکتیک

پیش‌گویی می‌کند: «نواحی این شهر می‌توانند متناظر با طیف کاملی از احساسات متنوعی که انسان به‌صورت اتفاقی در زندگی روزمره با آنها مواجه می‌شود، باشند؛ از جمله آنچه او «ناحیه عجیب و نامأنوس، ناحیه شاد(به‌ویژه در نظر گرفته شده برای اسکان)، ناحیه اصیل و محزون(برای کودکان خوب)، ناحیه تاریخی(موزه‌ها و مدارس)، ناحیه سودمند(بیمارستان و ابزارفروشی‌ها)، ناحیه شوم و بدشگون و ...» می‌نامد. "جنبش بین‌المللی هنری باهاؤس" (IMIB) نیز یکی دیگر از جریان‌های مهم و قابل تمجید طراحی در "سازمان بین‌المللی موقعیت‌سازان" را عرضه می‌کرد. هدف این جنبش که بر آرای هنرمندی به نام "آسگر یورن" (۱۹۵۷) (Asger Jorn)، تکیه داشت، آمیزش هنر و علم توسط هنرمندان تجربی بود؛ ... هنرمندانی «که ابزارهای صنعتی را حاصل کرده، و آنها را در معرض اهداف غیرسودگرایانه [اهداف مرتبط با زیبایی و تزئین] خود قرار می‌دهند». شماره ۲۷ مجله potlatch متعلق به "لتریست‌ها" (۲ نوامبر ۱۹۵۶)، با یادآوری تأملات "والتر بنیامین" (Walter Benjamin) در خصوص تکنولوژی و آرمان‌شهر، و با گزارشی درباره اقدامات کنگره IMIB که در "آلبای" ایتالیا (۲ تا ۸ سپتامبر ۱۹۵۶) برگزار شد، به تشریح و تبیین نکته فوق پرداخت. تحلیل‌ها و راه‌کارهای ارائه شده در این مجله بر «ضرورت ساخت تمام‌وکمال محیط از طریق یک شهرگرایی یکپارچه صخه گذارد؛ گونه‌ای از شهرگرایی که باید از تمام هنرها و نیز فنون مدرن بهره گیرد؛ «همچنین، «منسوخ‌دانستن ناگزیر هرگونه نوسازی هنری که بخواهد در قالب همان حد و مرزهای سنتی‌اش صورت گیرد»؛ و نیز «به رسمیت شناختن ارتباط متقابل میان شهرگرایی یکپارچه و سبک زندگی آینده» از دیگر مفاد مورد اشاره در مجله بود. در همان شماره از این مجله و از قول "گیل وولمان" (Gil Wolman) در کنگره "آلبا" آمده است:

«یاران و همراهان؛ بحران‌های موازی که در حال حاضر، تمام شیوه‌های آفرینش هنری را تحت تأثیر قرار داده‌اند، توسط یک جنبش همبسته تعیین می‌شوند که حل‌وفصل آن خارج از یک چارچوب عام امکان‌پذیر نیست. ... بورژوازی، با هر شأن و مرتبه‌ای، ممکن است امروز خواهان آن باشد تا به امور هنری موقتی، زودگذر، چندپاره و یا تعمداً قهقرایی کمک کرده و امکان ظهور دهد؛ اکنون، "خلق و آفرینش" چیزی جز یک "سنتز" نیست؛ سنتزی که هدف از آن، ساخت تمام‌وکمال یک حال‌وهوا، یا یک سبک زندگی است. ... یک شهرگرایی یکپارچه-سنتزی که هنرها و تکنولوژی را در خود می‌گنجاند- باید منطبق بر ارزش‌های جدید زندگی آفریده شود».

"سیتواسیونیست‌ها" با دستورکار آوانگارد زیباشناسانه مبنی بر فراتر رفتن از تعارض میان "هنر" و "زندگی روزمره"، و نیز با شعار سیاسی پیشگام آن زمان که پایان تعارض میان "اصول سیاسی" و "زندگی روزمره" را در کانسپت به‌راستی مارکسیستی «زوال دولت» می‌دید، کاملاً سازگار و موافق بودند. آنها در تبیین این نکته که شهر (city) نقطه ثقل چنین انقلابی در "زندگی روزمره" است، نقش قابل‌توجهی داشتند. "دوبور" (۱۹۵۷) در متنی با عنوان "گزارشی در باب ساخت موقعیت‌ها" تأکید نمود که «هنر تمام‌وکمال که در خصوص آن بسیار گفته شده، تنها در سطح "شهرگرایی" [یکپارچه] قابل تحقق می‌باشد».

گرچه "دوبور" و "سیتواسیونیست‌ها" ممکن است بهترین نمونه از روحیه «شهرگرایی انتقادی» در دوران پس از جنگ جهانی دوم در جهان غرب باشند (به‌ویژه به‌خاطر اتحاد بی‌نظیرشان در خصوص نقد، آرمان‌شهر، و کنش‌گرایی سیاسی-اجتماعی که منجر به رخدادهای سال ۱۹۶۸ در فرانسه شد)، اما پایگاه نظری آنها کاملاً مدیون تلاش طولانی‌مدت "آتری لوفور" است. "لوفور" در مصاحبه‌ای جذاب با "کریستین روس" (Kristin Ross) که در سال ۱۹۸۳ ضبط شده بود اما در شماره ۷۹ مجله "اکتبر"^۱ در سال ۱۹۹۷ منتشر شد، با حرارت زیاد از شب‌های طولانی مباحثات داغش با "دوبور" و دوستانش در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ در خصوص "زندگی روزمره"، "کمون"، "تئوری‌های "آن/لحظه"^۲ و "موقعیت"^۳ و مباحثی از این دست می‌گوید (پیش از اینکه ارتباط نزدیک‌شان - به دلایل شخصی و نه سیاسی - به شکل بسیار بدی پایان گیرد). موقعیت‌سازان در وهله نخست، به‌خاطر کتاب معروف "لوفور" تحت‌عنوان "نقد زندگی روزمره" (جلد اول که در سال ۱۹۴۷ انتشار یافت)، به سوی این استاد کارزماتیک مارکسیست و این فیلسوف دگراندیش کمونیست گرایش پیدا کردند. "لوفور" در این کتاب با تکمیل تحقیقات موازی انجام‌گرفته در سنت مارکسیسم غربی توسط "لوکاچ"، "آنتونیو گرامشی" (Antonio Gramsci)، و "مکتب فرانکفورت" (به‌ویژه "آدورنو" و "بنیامین")، یک تئوری بسیار اصیل از اشکال "ازخودبیگانگی" که در دوران سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم تدریجاً در حال توسعه بود را ارائه نمود. مارکسیسمی که "لوفور" به‌شکلی فراموش‌نشده از آن سخن می‌گفت «حقیقتاً یک دانش انتقادی از زندگی روزمره است». موقعیت‌سازانی که با او درباره این کانسپت چندین سال همکاری می‌کردند، موافقت بی‌چون‌وچرای خود با آن را وقتی علنی ساختند که جمله «بله؛ اندیشه "مارکس" حقیقتاً نقد زندگی روزمره است» را از زبان یک کاریکاتور در مجله‌شان به چاپ رساندند. کانسپت پُرنفوذ و اثرگذاری که توسط "مارتین هایدگر" (۱۹۲۷) (Martin Heidegger) در خصوص "زندگی روزمره" مطرح شد، در تئوری معاصر که تحت استیلاي مطالعات فرهنگی پُست‌مدرن است، طنین مارکسیستی خاصی ندارد. با این وجود، این تفسیر از "زندگی روزمره"، کانون مناظرات و مباحثات جدی در اتحاد جماهیر

1- Report on the Construction of Situations

2- October 79

3- moment

4- situation

شوروی بلافاصله پس از "انقلاب اکتبر ۱۹۱۷" بود که به طور ویژه در نوشته‌های "لئون تروتسکی" (Leon Trotsky) (۱۹۲۴) و نسخه انگلیسی (۱۹۹۴) در روزنامه حزب کمونیست (Pravda) و پس از آن در کتاب تروتسکی با عنوان "مسائل زندگی روزمره" نمود داشت. در اتحاد جماهیر شوروی، "زندگی روزمره" به عنوان عرصه آزمون نهایی "انقلاب" در نظر گرفته شد؛ به معنای عرصه‌ای که سوسیالیسم باید با تکیه بر آن شکل می‌گرفت. در عملیاتی کردن این «تجدید ساخت شیوه زندگی»^۱ به روشی برنامه‌محور، معماران و برنامه‌ریزان شهری شوروی در رأس همه قرار داشتند؛ چنانکه در کتاب "شهر و انقلاب"^۲ اثر "آنا تول کوپ" (Anatole Kopp) (۱۹۶۷) و نسخه انگلیسی (۱۹۷۰) به نحوی متعالی به آن پرداخته شده است. این کتاب همچون یک کاتالیزور برای نفوذ تفکر "لوفور" در خصوص اهمیت "امر شهری" (the urban) بود. بر اساس تعریف آورده شده در کتاب "نقد زندگی روزمره" اثر "لوفور":

"زندگی روزمره"، به تعبیری، امر "باقیمانده و رسوب‌یافته"^۳ است؛ که هر آنچه «پس‌مانده»^۴، مُعرف آنست؛ به عبارتی، آنچه پس از گزینش و جداسازی تمام فعالیت‌های متمایز، برتر، تخصصی و ساختارمند، برای تحلیل به‌جامانده است، همان "زندگی روزمره" می‌باشد که باید به‌عنوان یک "تمامیت" (totality) تعریف گردد. فعالیت‌های برتر (به لحاظ تخصصی بودن و اصول فنی‌شان)، میان هم یک "خلأ فنی/تکنیکی" را باقی می‌گذارند که با "زندگی روزمره" پُر می‌شود. زندگی روزمره عمیقاً با تمام فعالیت‌ها مرتبط است، و آنها را با تمام تفاوت‌ها، اختلاف‌ها و تعارضات‌شان دربرمی‌گیرد. زندگی روزمره، مکان تلاقی این فعالیت‌ها، ارتباط و پیوستگی آنها، و وجه مشترک‌شان است؛ در زندگی روزمره است که مجموع تمام روابطی که امر انسانی-و هر انسانی- را به یک کل واحد بدل می‌کنند، شکل و فرم می‌گیرند. این روابط در زندگی روزمره جلوه کرده و محقق می‌گردند؛ روابطی که "تمامیت امر واقع"^۵ را به کار می‌گیرند؛ ولو به شیوه‌ای معین که همواره ناتمام و ناکامل است؛ دوستی، رفاقت، عشق، نیاز به ارتباط، بازی، و ... (صفحه ۹۷).

زندگی روزمره موضوعی بود که "لوفور" به ارائه سخنرانی پیرامون آن در کنفرانس "مارکسیسم" در ایالات متحده در سال ۱۹۸۸ پرداخت. وی در آنجا، بر ماهیت متنازع و مشاجره‌آمیز زندگی روزمره تأکید نمود؛ به معنای تقابل و تعارض میان از یک سو «امر روزمره»^۶ (انسانیت تحت فشار اما به‌راستی موجودی که "مارکس" (۱۸۴۴) از آن در متن "دست‌نوشته‌های پاریس"^۷ صحبت کرد)، و از سوی دیگر «روزمرگی»^۸ (اشکال متشابه، تکراری و پاره‌پاره‌ی درجهان‌بودگی^۹ سرمایه‌داری). چنان‌که فیلسوف معاصر "پیتر آوزبورن" (Peter Osborne) (۱۹۹۵) اشاره می‌کند، در کانپست "لوفور" در خصوص زندگی روزمره، «عمومیتی خوب» اما تحقق‌نیافته از یک "هستی نوعی"^{۱۰} تولیدشده در خلال تاریخ، و عمومیتی "بد"، انتزاعی اما تحقق‌یافته از اشکال بیگانه‌شده‌ی آن "هستی نوعی" (پول، کالا، دولت و ...) وجود دارد» (صفحه ۱۹۱). "دوبور" در نطق سال ۱۹۶۱ در "پاریس" با عنوان "دیدگاه‌هایی برای تغییرات آگاهانه در زندگی روزمره"^{۱۱}، با تبعیت کامل از "لوفور" در تئوریزه کردن «زندگی روزمره به‌مثابه مرز یا حد فاصلی میان بخش‌های مسلط و غیرمسلط زندگی»، به شکل موثری به ترجمان آن می‌پردازد: «زندگی روزمره، سنجه همه چیزها است؛ سنجه تحقق، یا به بیان دقیق‌تر، عدم تحقق روابط انسانی؛ سنجه استفاده از زمان زیسته؛ سنجه آزمایش هنری، و سنجه اصول سیاسی انقلابی».

نوشته‌های "لوفور" در خصوص شهرها از اواسط دهه ۱۹۶۰ به بعد، ارتباط تنگاتنگی با جلد‌های دوم (۱۹۶۱) و سوم (۱۹۸۱) کتاب "نقد زندگی روزمره"^{۱۲} داشت. در حقیقت، جلد دوم این کتاب به شیوه بررسی پرسش‌های سیاسی و فلسفی مطرح‌شده در جلد سوم برای دستیابی به راهبردی انقلابی، اختصاص دارد؛ چنانکه، برای مثال، فصل نتیجه‌گیری کتاب "زندگی روزمره در جهان

- 1- reconstruction of the way of life
- 2- Town and Revolution
- 3- residual
- 4- leftover
- 5- totality of the real
- 6- the everyday
- 7- Paris Manuscripts
- 8- everydayness
- 9- being-in-the-world

۱۰- species-being: "هستی نوعی" در اصل اصطلاحی فوئرباخ‌ی است که به "ماهیت و ذات" بشر اشاره دارد. به‌گمان او انسان مدرن با گوهر خود(هستی نوعی‌اش) بیگانه شده است. همان‌طور که بحث "فوئرباخ" معطوف به یافتن و درک آن چیزبست که ما را به انسان تبدیل می‌کند، بحث "مارکس" نیز به این صورت مطرح می‌شود که چه چیزی ما را از سایر حیوانات متمایز می‌سازد. در فرایند تاریخ، با جداسدن تولیدکننده از شرایط کار و محصول کار خود، انسان به وضعیت ازخودبیگانگی دچار می‌شود و از هستی نوعی‌اش جدا و با آن بیگانه می‌گردد.

- 11- Perspectives for Conscious Alterations in Everyday Life
- 12- Critique of Everyday Life

فضا و دیالکتیک

مدرن"^۱(۱۹۷۱) گواهی بر آنست؛ کتاب اخیر به صورت چیکده و موجز به برخی از درون‌مایه‌های کلیدی کتاب‌های "لوفور" از جمله "یادداشت‌هایی در باب شهرها"^۲(۱۹۶۸)، "انقلاب شهری"^۳(۱۹۷۰)، و مشهورترین اثرش یعنی "تولید فضا"^۴(۱۹۷۴) می‌پردازد. در کتاب "انقلاب شهری" که گویاترین و اصیل‌ترین اثر "لوفور" در خصوص تئوری شهری‌اش است، یک تری‌متهورانه و آینده‌نگر ارائه می‌گردد:

"شهری‌شدن"^۵ به‌عنوان نیرویی پیشرو، که به یک اندازه فضایی-مکانی و اجتماعی است، با شکل‌دهی به سرمایه‌داری متأخر، جانشین "صنعتی‌شدن" شده است. بر اساس چنین فرمول یا قاعده‌ای، سطحی از "تمامیت اجتماعی"^۶ تحت‌عنوان "اوربان"(urban)، دیگر صرفاً مَبینِ روابط اجتماعی نیست؛ بلکه آنها را تولید و بازتولید نیز می‌کند. فضای شهری(urban space) اکنون بدل به یک «نیروی مولد، همچون علم» می‌شود، به‌ویژه به‌واسطه نقش روبه‌رشدش به‌عنوان شرطی لاینفک از امکان انباشت سرمایه‌دارانه(صفحه ۱۵). "لوفور" با تأکید بر شهری‌شدن «انباشت، تحقق و توزیع ارزش اضافی»، می‌نویسد: «شهر، یا آنچه از آن باقی می‌ماند، یا آنچه شهر به بدان بدل خواهد شد، نسبت به گذشته برای انباشت سرمایه مناسب‌تر شده است»(صفحه ۳۵). صراحت کلام او در خصوص «نقشی که شهرگرایی و در معنای عام‌تر املاک و مستغلات(سوداگری، زمین‌خواری، ساخت‌وساز) در جامعه نوسرمایه‌داری بازی می‌کنند»(صفحه ۱۵۹)، به‌نوعی پیش‌گویی نقش عظیم "دیوید هاروی"(David Harvey)(۱۹۷۳)، (۱۹۸۲) در تئوری شهری بود: «به‌موازات اینکه چرخه‌ی نخست سرمایه(تولید صنعتی و دارایی منقول حاصل از آن) رو به افول می‌رود، سرمایه به چرخه‌ی دوم(املاک و مستغلات) انتقال می‌یابد». "لوفور" با استفاده از گرایز پیش‌گویانه‌اش در خصوص واقعیات قطعی بعد از سال ۱۹۷۳، به این موضوع می‌پردازد که «چگونه سوداگری املاک و مستغلات می‌تواند به منبع اصلی شکل‌گیری سرمایه بدل شود؛ که خود به معنای تحقق "ارزش اضافی" است»(صفحه ۱۶۰). با این وجود، اشتباه است که نیت و فحواي کلام "لوفور" چه در حوزه مطالعات شهری و چه در حیطه مارکسیسم را در قالب مرزهای اقتصاد سیاسی، فهم کنیم؛ آن‌طور که "هاروی" در دهه ۱۹۷۰، یا "مانوئل کستلز"(Manuel Castells)(به‌عنوان یک جامعه‌شناس ساختارگرا) در کتاب "پرسش شهری"^۸(۱۹۷۷) انجام دادند. هر دوی آنها در نسبت با اقدامات و دستاوردهای خودشان، "لُفور" را کاملاً جذاب، اغواکننده اما بسیار مبهم می‌دانستند. این دو به‌نوبه خودشان به‌خاطر غفلت و عدم توجه به مسائل و پرسش‌های برآمده از مفهوم "تفاوت"(difference)، مورد نقد قابل‌درک پُست‌مدرن قرار گرفتند. "کستلز" با رهاکردن مارکسیسم به این انتقادات پاسخ داد، و "هاروی"(۱۹۸۹) با تقویت مارکسیسمش از طریق توجه مقتضی به برخی از گرایش‌های رادیکال منتقدانش، درصدد پاسخ‌گویی برآمد. "هاروی" با بهره‌گیری سخاوتمندانه‌تر از غنای آثار وسیع و متنوع "لوفور"، به تعمق درباره "تفاوت" پرداخت؛ تعمقی به‌مراتب پیچیده‌تر از تعمق منتقدان پُست‌مدرن "وضعیت پُست‌مدرنیته"^۹[اشاره به کتابی از هاروی]. "لوفور" در دو کتاب "مانیفست تفاوت‌طلبی"^{۱۰}(۱۹۷۰) و "تولید فضا"^{۱۱}(۱۹۷۴)، تمایز روشن و موثری را میان "تفاوت‌القاء‌شده یا کمینه"^{۱۱}("انتزاع‌های انضمامی"^{۱۲} سرمایه و دولت) و "تفاوت تولیدشده یا بیشینه"^{۱۳}(که شایسته‌ی جامعه‌ای است که از این انتزاع‌ها آزاد می‌باشد) قائل می‌شود. در کنار "آدورنو" و "بنیامین"، "لُفور" نیز در نوشته‌هایش به احیاء خوانشی از "مارکس" به‌عنوان "فیلسوف تفاوت" و یک منتقد هویت-پرداخت که البته در تفسیرهای سیاسی-اقتصادی و نیز پُست‌مدرنی که از او در خصوص مطالعات شهری صورت گرفته، این خوانش تا حد بسیار زیادی از دست رفته است.

"لوفور"، "تئوری تولید فضا" را به‌وجود آورد، نه "اقتصاد سیاسی فضا" را. اقتصاد سیاسی فضا دیدگاهی است که "لوفور" به وضوح از آن فراتر می‌رود. او در کتاب "انقلاب شهری" به‌کرات و با سودای بسیار، به اصطلاح "تمامیت"^{۱۴} به‌معنای کل محتوای فعالیت‌های اجتماعی درگیر در ساخت تاریخ، اشاره می‌کند. ملاحظه‌ی دیدگاه "لوفور" به‌مثابه نقدی بر اقتصاد سیاسی در کنار توضیحات "دوبور" در کتاب "جامعه نمایش"، فهم بهتری از موضوع به‌دست می‌دهد. "دوبور" بر این باورست که «شهر، محل وقوع تاریخ است، چراکه هم محل تمرکز قدرت اجتماعی^{۱۵} (و این همان چیز است که اقدامات متهورانه‌ی تاریخی را ممکن

- 1- Everyday Life in the Modern World
- 2- Writings on Cities
- 3- The Urban Revolution
- 4- The Production of Space
- 5- urbanization
- 6- industrialization
- 7- social totality
- 8- The Urban Question
- 9- The Condition of Postmodernity
- 10- Le manifeste différentialiste
- 11- induced or minimal difference
- 12- concrete abstractions
- 13- produced or maximal difference
- 14- totality
- 15- social power

می‌سازد) و هم محملی برای آگاهی از گذشته است» (Debord 1967, § 176). "لوفور" کمی بعد از انتشار مطالب "دوبور"، با ارجاع به کانسپت جدیدی از "تمامیت" - که در کتاب "انقلاب شهری" شکل گرفت - و از طریق تأکید بر خصیصه‌ی برترِ فرمالِ شهر یعنی "مرکزیت"، نقش تاریخی شهر را تعیین و برجسته می‌سازد:

«وجه لاینفک "پدیده شهری"، مرکزیت آن است، اما مرکزیتی که همراه با حرکت دیالکتیکی‌ای که آن را خلق یا نابود می‌کند، فهم می‌شود. ... با این وجود، مرکزیت نسبت به آنچه گرد هم می‌آورد، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا نیست؛ چراکه مرکزیت مستلزم یک محتوا (content) است. اما، ماهیت دقیق این محتوا اهمیتی ندارد. اشیاء و محصولات فراوان واقع در انبارها، میوه‌های بی‌شمار موجود در بازار، انبوه مردم، عابرین پیاده، کالاهایی از انواع و گونه‌های مختلف؛ در کنار هم، بر روی هم، و انباشت شده؛ این همان چیزی است که اوربان (امر شهری) را اوربان می‌سازد. ... شهر چه چیز را خلق می‌کند؟ هیچ چیز. شهر "خلق کردن" را مرکزیت می‌بخشد. با این وجود، شهر همه چیز را خلق می‌کند. بدون تبادل، بدون اتحاد، و بدون مجاورت و ارتباطات، چیزی وجود ندارد. شهر، خالق یک "موقعیت" است، یک "موقعیت شهری"؛^۲ که در آن، چیزهای متفاوت یکی پس از دیگری رخ می‌دهند؛ این متفاوت‌ها، جدای از هم موجودیتی ندارند، بلکه وفق تفاوت‌هایشان، موجودیت می‌یابند. "امر شهری‌ای" که نسبت به هر تفاوتی که دربردارد بی‌تفاوت و بی‌اعتناست، غالباً به نظر می‌رسد که به بی‌تفاوتی طبیعت^۳ باشد، اما با رفتار ظالمانه‌ی خاص خودش. با این وجود، "امر شهری" نسبت به تمام تفاوت‌ها، بی‌تفاوت نیست، دقیقاً به این خاطر که آنها را همبسته و یکدست می‌کند. در این معنا، شهر، اساس و جوهر روابط اجتماعی را ساخته، هویت بخشیده، و ارائه می‌دهد: وجود و نمودی دوسویه از تفاوت‌های برخاسته از تعارضات و کشمکش‌ها یا منتج به آنها. آیا توجیه و معنای این هذیان منطقی‌ای که به‌عنوان "شهر" شناخته می‌شود، "امر شهری" (اوربان) نیست؟ (صفحه ۱۱۵-۱۱۸).

تئوری "تمامیت" که "لوفور" برای تئوریزه کردن "امر شهری" (اوربان) پیشنهاد کرد، چیست؟ در پاسخ به این پرسش، نه تنها نقش بسیار مهم او در مارکسیسم، بلکه همچنین شالوده تئوریک و حیاتی «شهرگرایی انتقادی» نهفته است. "لوفور" در کتاب «انقلاب شهری» و در فصلی با عنوان «سطوح و ابعاد»^۴، به‌موجزترین شکل ممکن این موضوع را تشریح می‌کند. این فصل، مقدمه‌ای مناسب بر کلیت کار "لوفور" است. در تفاسیر محافظه‌کارانه‌تر از مارکسیسم، کانسپت "تمامیت" - «شیوه تولید»^۵ یا «صورت‌بندی اجتماعی»^۶ - کم‌وبیش از عبارات مشهور "مارکس" در خصوص «زیربنا و روبنا»^۷ (واقع در پیش‌گفتار کتاب "نقد اقتصاد سیاسی" در سال ۱۸۵۷) مشتق می‌شود.^۸ "لوفور" این دیدگاه دیالکتیکی را رد نکرد، حتی با اینکه "امر شهری" در معنای دقیقش در آن برجسته نبود. لیکن، "لوفور" یک تئوری آلترناتیو از "تمامیت"، و دیدگاه میانجی‌گرایانه‌ی وابسته به آن را پیشنهاد نمود. این تئوری با توجه مقتضی به "فضای شهری"^۹، بر کانسپتی بدیع از سطوح مختلف واقعیت اجتماعی^{۱۰} که جزء لاینفک تأویل و تفسیر "لوفور" از «انقلاب شهری» است، تکیه دارد. اما این «سطوح» کدامند و معماری خاص آنها چیست؟ لوفور "تمامیت اجتماعی" را همچون یک پیوند مفصلی دیالکتیکی متشکل از سه "سطح" می‌داند. در تراز «فوقانی»، او "سطح جهانی" (G)^{۱۱} - «نظم دور (پنهان) جامعه»^{۱۲} - را شناسایی می‌کند. منظور "لوفور" از آن، استدلال‌های انتزاعی و عالم‌گیری است که بر "تئودیریسم" (اقتصاد دستوری-ارشادی دولتی) و "تئولیرالیسم" (اقتصاد بازار آزاد) - یا در معنای بهتر، بر منطق دولت و بازار - سایه افکنده‌اند. این مفاهیم، موضوع اصلی تحقیقات "لوفور" در دهه ۱۹۷۰ را نمایندگی می‌کنند؛ به‌ویژه در چهار کتاب حجیم با عنوان "دولت". در تراز «تحتانی»، سطح "زندگی روزمره" (EL)^{۱۳} - «نظم نزدیک (آشکار) جامعه»^{۱۴} - قرار دارد؛ بادوام‌ترین حیطه‌ی مورد علاقه او که نزدیک به ۶۰ سال از آغاز فعالیت فکری‌اش در دهه ۱۹۳۰ تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۰، به طول انجامید. "لوفور" زندگی روزمره را به‌عنوان مخزنی از انرژی انقلابی می‌پنداشت؛ مخزنی از ذهنیت (فاعلیت) انسان که چندان تحت استعمار

1- centrality

2- urban phenomenon

3- urban situation

4- to be as indifferent as nature

5- Levels and Dimensions

6 - mode of production

7- social formation

8- base and superstructure

۹ - زیربنا یا زیرساخت به معنای "وسایل تولید" (ابزارها، ماشین‌آلات، کارخانه، زمین، و مواد اولیه) و "روابط تولید" (روابط کارگر-کارفرما؛ تقسیم کار، روابط مالکیت، کالا، سرمایه و ...) است؛ در مقابل، روبنا یا روساخت به مفهوم ایدئولوژی، فرهنگ، سیاست/دولت، اندیشه‌ها، عقاید، مذهب و ... است.م.

10- urban space

11- levels of social reality

12- global level

13- the far order of society

14- level of everyday life

15- The near order of society

فضا و دیالکتیک

سطح جهانی (G) قرار ندارد، و بنابراین قادر به مقاومت در برابر منطق و استدلال‌های انتزاعی آن و تفوق بر آنهاست. در سطح بسیار مهم میانی که یک لایه میانجی یا واسط (M) است،^۱ «امر شهری» یا «اوربان» قرار می‌گیرد که واسط بین سطح جهانی (G) و سطح زندگی روزمره (EL) است. این لایه میانجی که «تحت تأثیر و برون‌فکنی»^۲ سطح جهانی (لایه بالایی خود) قرار دارد، در عین اینکه استقلال نسبی «فرم‌ها، عملکردها، و ساختارهای خاص خودش در شهر» را حفظ می‌کند، پویایی‌های متعارض و در حال رقابت سطح زندگی روزمره (لایه زیرین خود) را در خود جای داده و آنها را به نوعی درون‌فکنی^۳ می‌کند. موضع «لوفور» در خصوص معنای سیاسی کانسپت «تمامیت» - که «امر شهری» در آن یک نقش محوری را ایفا می‌کند - کاملاً واضح و روشن است: «در خلال فاز بحرانی و بسیار مهم» انقلاب شهری، و به موازات «انهدام شهر (city)»، «مرز بین این سطوح و ابعاد، کم‌رنگ و محو می‌شود» و «امر شهری (the urban) از راه می‌رسد» (۸۸-۹۰). بدین ترتیب، سطح «شهری» (urban level) مطلقاً همان «فضای کالبدی شهر» (physical space of city) است که در کانسپت «لوفور» جایی برای عمل سطوح سه‌گانه فوق‌الذکر است، نیست. در حقیقت، تنها در این فهم دیالکتیکی دقیق و مفصل‌بندی‌شده است که «پدیده شهری»^۴، به‌عنوان فراتعینی^۵ حاصل از لایه‌های سه‌گانه فوق‌الذکر - به مقزی با حداکثر میانجی‌گری و مداخله در جهت تقلا و منازعه‌ی انقلابی بدل می‌شود؛ منازعه‌ای که همزمان هم اجتماعی است، و هم مکانی (فضایی) و تاریخی. بنابراین، «لوفور» در تلاش برای نیل به سوسیالیسم، نقشی مرکزی را برای یک «راهبرد شهری»^۶ در نظر می‌گیرد؛ راهبردی که بر علیه منطق مسلط لایه جهانی (G) (سطح اول) به پا می‌خیزد؛ این خیزش عمدتاً - اگر نگوییم منحصر - در یک حوزه شهری میانجی (U/M) (سطح دوم) و با جذب انرژی‌های انتقادی و یوتوپایی آزادشده از تناقضات و تعارضات زندگی روزمره (EL) (سطح سوم) به‌عنوان خوراک اصلی، حادث می‌شود. از آنجایی که نیروهای هم‌مونیک در تئوری تمامیت «لوفور» از سطح جهانی به سطح شهری و از آنجا به سطح زندگی روزمره سوق می‌یابند، در نتیجه، تلاش ضدهم‌مونیک به‌دنبال وارونه‌کردن این مسیر است. انقلاب شهری - اجتماعی نزد «لوفور» و نیز نزد «دوبور»، دقیقاً مبتنی بر دورنمای زندگی روزمره است. در این مسیر از پایین‌به‌بالا، لایه زندگی روزمره (EL) با کنشگری در لایه شهری (U/M) بر آن اثرگذار است؛ و لایه شهری نیز با کنشگری در لایه جهانی (G) بر آن تأثیر می‌گذارد. به نظر «لوفور» و «گی‌دوبور»، انقلاب تنها هنگامی میسر می‌گردد که لایه امر روزمره و لایه تاریخ بتوانند به‌واسطه «امر شهری» (اوربان) اندرکنش نمایند؛ چنانکه «کمون پاریس» نیز بر آن شهادت داده بود.

مضامین رادیکال نهفته در سه کتاب «لُفور» شامل «نقد زندگی روزمره»، «انقلاب شهری»، و «دولت» و نیز نوشته‌های نه چندان حجیم «دوبور» و موقعیت‌سازان باید برای استفاده «شهرگرایی انتقادی» و نیز مارکسیسم شفاف و روشن باشد:

«انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی)^۷ بدون یک انقلاب شهری امکان وجود ندارد؛ و انقلاب شهری نیز بدون یک انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) به‌وجود نمی‌آید؛ و هیچ‌یک از آنها بدون یک انقلاب در زندگی روزمره، موجودیت نمی‌یابند».

اکنون غیرمعمول است که انتظار داشته باشیم چنین بینشی نزد آن‌دسته از برنامه‌ریزان، معماران یا طراحان شهری که به لحاظ حرفه‌ای و نیز آکادمیک در «پایان تاریخ» با «پارلماناریسم سرمایه‌سالار» ساز کرده‌اند، از محبوبیت زیادی برخوردار باشد. خوشبختانه، برای شهرها و شهروندان، دورنمای تغییرات انقلابی و تحول‌خواهانه‌ی شهری اتکای چندانی بر آرای چنین کارشناسانی ندارد، بلکه تکیه‌شان بر جنبش‌های سیاسی اساساً مردمی‌ای است که «کمون پاریس» و یا رخداد‌های سال ۱۹۶۸ در «پاریس» نمونه‌ای کامل از آنها هستند. این به خاطر حضور موثر کنش‌گران اجتماعی - سیاسی در چنین جنبش‌هایی است که «دوبور» و به‌ویژه «لوفور» هنوز زنده‌اند و گویی صحبت می‌کنند؛ نه به‌عنوان الگوهای برای پیروی و تبعیت، بلکه به‌مثابه منابع و مأخذ مهم برای پیشبرد نقد؛ چنانکه تشکل اخیر «اتحادیه حق به شهر»^۸ در چندین شهر ایالات متحده، و تجارب شخصی خودم در تورنتو در قالب گروه‌ها و فعالانی چون TSCI، Planning Action، و Creative Class Struggle، گواهی بر این مدعا هستند. همگی این گروه‌ها و تشکل‌ها مشتمل بر دانشجویانی می‌باشند که برای آگاهی از آنچه من «شهرگرایی انتقادی» می‌نامم، مشتاق و حریص‌اند. آنچه عنوان شد پس‌زمینه‌ای است که کانسپت بدیع «لوفور» با عنوان «حق به شهر»^۹ باید بر اساس آن، فهم شود؛ البته نه به‌عنوان یک بخش الحاقی دیگر به فهرست متناقض لیبرال - دمکراتیک «حقوق بشر»، بلکه به‌عنوان حقی برای یک

1- mediating level

۲ - projection: نسبت دادن احساسات، امیال، افکار، تکانه‌ها و گرایش‌های نامطلوب، ناخوشایند و غیراخلاقی خود به افراد و یا شیء خارجی دیگر.

۳ - introjection: نوع شدید همانندسازی می‌باشد که در آن، فرد ارزش‌ها و ویژگی‌های فرد و یا گروه دیگر را جذب ساختار «خود» می‌کند.

4- urban phenomenon

5-over determination

6- urban strategy

7- social(ist)

8- Right to the City Alliance

9- Toronto School of Criticism and Innovation

10- the right to city

جهان اساساً متفاوت. بنابراین، بینش "لوفور" در خصوص "امر شهری"، دال بر یک نقطه آغازِ باارزش برای نیل به سوی "نظریه شهری انتقادی" است تا بر افق‌های تئوریک خود تمرکز کرده، و چشم‌اندازِ سیاسی‌اش را شفاف سازد؛ چنانکه در درگیری عبرت‌آموز "کریستین روس" (Kristin Ross) (۱۹۹۶) با پروبلماتیک‌های برآمده از جنسیت و استعمار در قالب کتاب نافذش، "خودروهای سریع: بدن‌های سالم"، پیرامون مدرنیزاسیون فرانسه در دوران پس از جنگ جهانی دوم، نشان داده شده است. بسط نظریه شهری با چنین جهت‌گیری‌هایی، و در بزنگاه امپریالیستی کنونی، از بالاترین حد اهمیت برخوردارست، چراکه به نظر می‌رسد نظم فراگیر برآمده از تمامیت اجتماعی جهانی^۲ ما در لحظه‌ی قالب‌بندی مجدد اقتصادی و ژئوپلیتیک به سر می‌برد (اگر نگوییم به لحظه بحرانی رسیده است) تا نقش‌های ممکن مفروض برای شهرها و سوژه‌های‌شان در یک نظام جدید جهانی را مورد مذاقه قرار دهد. متفکران سیاسی رادیکال و پیشتاز در جهان، اکنون بر لزوم چنین تلاش‌ها و اقداماتی، تأکید دارند. برای مثال، "آلن بدیو" (Alain Badiou) (۲۰۰۸) بر فوریت «مسأله‌ی بنیادین»^۳ تأکید می‌کند که امروزه، ناشی از وضعیت شهری جهانی، برای اصول سیاسی رادیکال مطرح است. "اسلاوی ژیزک" (Slavoj Zizek) (۲۰۰۶) که زمانی شاگرد "بدیو" بود، اخیراً این پرسش را مطرح کرده که «اگر موضع پرولتاریایی جدید، همان موضع ساکنین زاغه‌های کلانشهرهای جدید باشد، چه اتفاقی می‌افتد؟» (۲۶۸). پاسخ او نسخه‌برداری از گفته "مایک دیویس" (Mike Davis) (۲۰۰۶) است: «گرچه باید در مقابل وسوسه‌ی اعطای وجهه‌ای آرمانی به زاغه‌نشینان و ارتقاء آنها به یک طبقه‌ی انقلابی جدید مقاومت نماییم، اما با این وجود، باید به قول "بدیو"، زاغه‌ها را به‌عنوان یکی از معدود «عرصه‌های رخدادخیز»^۴ موثق در جامعه‌ی امروزی، دریابیم. به همین ترتیب، "تونی نگری" (Tony Negri) (۲۰۰۳) در مقاله‌ای با عنوان "توده مردم و کلانشهر"^۵ با این استدلال که «کلانشهر برای توده مردم در حکم کارخانه برای طبقه کارگر است»، بر مرکزیتِ منازعات شهری برای نیل به اصول سیاسی انقلابی امروز تأکید می‌ورزد. شاید بتوان اسامی معتبر دیگری را نیز بر فهرست این متفکران پیشرو افزود؛ متفکرانی که با دفاع و توجیهی شفاف و قوی از رساله‌ی بنیادین انقلاب شهری "لوفور"، بر اهمیت فوق‌العاده‌ی کلانشهر به‌عنوان بستری برای پراکسیس رادیکال تأکید کرده‌اند. اکنون، بر عهده "نظریه شهری انتقادی" - و طراحان شهری آگاه از میراث رادیکال‌شان - است که به این تلاش‌ها پاسخ متقابل درخوری دهند. آینده‌ی «شهرگرایی انتقادی» اکنون نه تنها متکی بر تحقق جنبه‌های زیباشناختی است، بلکه همچنین به تحقق اصول سیاسی‌ای تکیه دارد که قادرند حق مطلب را در مورد فرصت‌های رهایی‌بخش موجود در بازی‌های آنلاینی چون "عصر امپراطوری" و کتاب‌هایی چون "سیاره‌ی زاغه‌ها" ادا کنند.

1- Fast Cars, Clean Bodies

2- global social totality

3- fundamental problem

4- evental sites

5- The Multitude and the Metropolis

- Adorno, T. and Horkheimer, M. (1944). *Dialectic of Enlightenment*, trans. by J. Cumming (1990), New York: Continuum.
- Badiou, A. (2008). "Interview," *Critical Inquiry* 34 (summer).
- Castells, M. (1977). *The Urban Question*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Chtcheglov, I. (1953). *Formulary for a New Urbanism*, trans. K. Knabb (2006): <<http://www.bopsecrets.org/SI/chtcheglov.htm>>(accessed 15 March 2009).
- Davis, M. (2006). *Planet of Slums*, New York: Verso.
- Debord, G. (1957). "Report on the Construction of Situations and on the International Situationist Tendency's Conditions of Organization and Action," in *Situationist International Anthology*, ed. K. Knabb, Berkeley, CA: Bureau of Public Secrets.
- — (1961). "Perspectives for Conscious Alterations in Everyday Life," in *Situationist International Anthology*, ed. K. Knabb, Berkeley, CA: Bureau of Public Secrets.
- — (1967/1994). *The Society of the Spectacle*, New York: Zone Books.
- Debord, G., Kotányi, A. and Vaneigem, R. (1962). "Theses on the Paris Commune," pamphlet. *Internationale Situationniste*, 12, September 1969.
- Engels, F. (1891). "Postscript," in K. Marx *The Civil War in France*. New York: International Publishers.
- Harvey, D. (1973). *Social Justice and the City*, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
- — (1982). *The Limits to Capital*, Chicago: University of Chicago Press.
- — (1989). *The Condition of Postmodernity: An Enquiry into the Origins of Cultural Change*. Oxford: Blackwell Publishing Ltd.
- Hegel, G.W.F., Hölderlin, F. and Schelling, F.W.J (1796). "The oldest system-program of German idealism" in F. Hölderlin (1988) selections in *English Essays and Letters on Theory*, Albany, NY: State University of New York Press.
- Heidegger, M. (1927). *Being and Time*, trans. J. Macquarrie and E. Robinson (1962), London: SCM Press.
- Jameson, F. (1991). *Postmodernism, or The Cultural Logic of Late Capitalism*, Durham, NC: Duke University Press.
- Jorn, A. (1957). "Notes on the Formation of an Imaginist Bauhaus," trans. K. Knabb (2006), *Situationist International Anthology*. Berkeley, CA: Bureau of Public Secrets.
- Kopp, A. (1970). *Town and Revolution: Soviet Architecture and City Planning, 1917–1935*, translated by Thomas E. Burton, New York: George Braziller.
- Kotányi, A. and Vaneigem, R. (1961). *Basic Program of the Bureau of Unitary Urbanism*, trans. K. Knabb. <<http://www.bopsecrets.org/SI/6.unitaryurb.htm>> (accessed 15 March 2009).
- Lefebvre, H. (1947). *Critique of Everyday Life*, trans. J. Moore (1992), London: Verso.
- — (1965). *La Proclamation de la Commune*, Paris: Gallimard.
- — (1970a). *Le Manifeste Différentialiste*, Paris: Gallimard.
- — (1970b). *The Urban Revolution*, trans.
- Robert Bononno, foreword Neil Smith (2003), Minneapolis: University of Minnesota Press.
- — (1971). *Everyday Life in the Modern World*, trans. S. Rabinovitch (1988), New Brunswick, NJ: Transaction Books.
- — (1974). *The Production of Space*, trans. D.N. Smith (1992), Cambridge, MA: Wiley-Blackwell.
- Lukács, G. (1972). *History and Class Consciousness*, trans. R. Livingstone, Cambridge, MA: MIT Press.
- Lynch, K. (1981). *A Theory of Good City Form*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Marx, K. (1844). *Economic and Philosophical Manuscripts of 1844*, translated by Martin Milligan, Moscow: Progress Publishers.
- — (1857). "Preface," in *A Contribution to the Critique of Political Economy*, trans. N. I. Stone (1904), Chicago: Charles H. Kerr & Co.
- Negri, A. (2003). "The Multitude and the Metropolis," Online. Available HTTP: <<http://www.generation-nline.org/t/metropolis.htm>> (accessed on 15 March, 2009).

- Osborne, P. (1995). The Politics of Time, New York: Verso.
- Ross, K. (1996). Fast Cars, Clean Bodies, Cambridge, MA: MIT Press.
- — (1997). Interview with Lefebvre recorded in 1983, October 79(winter).
- Sadler, S. (1998). The Situationist City, Cambridge, MA: MIT Press.
- Trotsky, L. (1994). Problems of Everyday Life: Creating the Foundations for a New Society in Revolutionary Russia, New York: Pathfinder.
- Zizek, S. (2006). The Parallax View. Cambridge: MIT Press.

منابعی برای کسب اطلاعات بیشتر

- Benjamin, W. (1999). The Arcades Project, trans. Howard Eiland and Kevin McLaughlin, Cambridge, MA: Belknap/Harvard.
- Buck-Morss, S. (1990). The Dialectics of Seeing: Walter Benjamin and the Arcades Project, Cambridge, MA: MIT Press.
- Goonewardena, K., Kipfer, S., Milgrom, R. and Schmid, C. eds. (2008). Space, Difference, Everyday Life: Reading Henri Lefebvre, New York: Routledge.

Note: All of the quotations from Guy Debord and the Situations in this text can be found in the “situationist international online” website: <http://www.cddc.vt.edu/sionline> (accessed 15 March 2009). Adequate references to other key sources are provided within the text